

اعترافات هیرون یا زیان‌های استبداد

اثر: گزنفن (سردار و مورخ نامی یونان)

ترجمه: دکتر جواد شیخ‌الاسلامی (استاد دانشگاه تهران)

من این رساله را قریب سیزده سال پیش که در اروپا مشغول تحصیل بودم به فارسی برگرداندم و برای انتشار در مجله سخن خدمت جناب دکتر خانلری استاد محترم دانشگاه و مدیر مجله سخن فرستادم. اما مطالب کتاب بعدی با اوضاع آنروزی ایران تطبیق داشت که دکتر خانلری به حق از بیم آنکه مبادا اولیای رژیم وقت، مطالب رساله را نوعی انتقاد سر بسته از وضع موجود کشور تلقی کنند از چاپ آن معذرت خواست و باید هم تصدیق کرد که چاپ چنین رساله‌ای در چنان شرایطی تقریباً غیر ممکن بود. اینک که خوشبختانه فرصتی مساعد برای نشر این قبیل آثار پیدا شده است از استاد بزرگوار جناب ینمائی استعدا کرده‌ام که چاپ آن را در مجلهٔ یغما اجازه دهند و از لطف ایشان در قبول این تقاضا صمیمانه سپاسگزارم.

ج. ش.

مقدمه

رساله هیرون که ما آنرا زیر عنوان «اعترافات هیرون» ترجمه کرده‌ایم از آثار بسیار مشهور گزنفن سردار و مورخ نامی یونان است که به احتمال قوی در آخرین سالهای حیات وی به رشتهٔ تحریر کشیده شده است. موضوع رساله شرح یک مصاحبه حقیقی یا مجازی میان هیرون شاه (فرمانروای مالک الرقاب سیرا کوس) و سیمونیدس شاعر است که در دربار وی می‌زیسته. (۱)

۱ - هیرون اول (Heron I) فرمانروای مستبد سیرا کوس در سالهای ۴۶۷-۴۷۸ پیش از میلاد مسیح حکومت می‌کرد و در بارش، مثل دربار محمود غزنوی، مجمع بسیاری از سخن‌سرایان و شمراه نامی آن دوره بود. در دوران حکومت وی قدرت سیرا کوس به اوج اعتلاء رسید. (بقیه پاورقی در صفحه بعد)

مقصود وهدف اصلی این رساله دو چیز است : گزنفن در درجه اول می خواهد نشان بدهد که فرمانروایان جابر و خودکام که بی رضایت اتباع خود بر آنها حکومت می کنند نه تنها خوشبخت نیستند بلکه اگر به دیده تحقیق بنگریم به مراتب بدبخت تر از همان کسانی هستند که حق حیات و آزادی آنها را سلب کرده اند.

در درجه دوم می خواهد رهنمایی کند که نظایر اینگونه فرمانروایان گمراه ، اگر بختشان یاری کرد و به موقع از خواب غفلت بیدار شدند چگونه می توانند دل اتباع ستمدیده خود را به دست آورند ، از مهر و محبت آنها برخوردار گردند ، و خلاصه سعادت بی داکه در نتیجه نیل به مقام ستمگری از دست داده اند دوباره بچنگ آورند.

تاریخ نگارش این اثر بدرستی ، یعنی بطور قطع ، معلوم نیست. جمعی بر این عقیده اند که در حدود ۳۸۳ قبل از میلاد مسیح نوشته شده است و اگر این حدس درست باشد رساله هیرون یک سال بعد از تولد ارسطو تألیف شده است. نیز بر اساس قرائنی که شرح آنها در اینجا زاید است برخی ها به این حدس گرویده اند که رساله هیرون بسال ۳۶۷ پیش از میلاد مسیح نوشته شده. بالاخره طبق نظری ثالث ، گزنفن رساله خود را در حدود ۳۷۰ پیش از میلاد مسیح به رشته تحریر کشیده است و اگر این حدس آخرین صحیح باشد هیچ بعید نیست که مؤلف نامدار پیش از نگارش اثر خود به رساله جمهور افلاطون دسترسی داشته و آن را خوانده باشد چونکه قسمت هایی از این دواثر فوق العاده به هم شبیه هستند.

میان این همه حدس های ضد و نقیض چیزی که تقریباً مسلم است این است که گزنفن رساله مشهور هیرون را در دهه آخر عمرش به رشته تحریر کشیده است. موضوع رساله ، یعنی تشریح زیان های استبداد ، بهر حال چیز تازه ای نیست یعنی مطلب مهمی در این رساله نیامده که افلاطون و ارسطو آن را عمیق تر درنگ نکرده و در رساله های معروف خود (جمهور سیاست) بایمانی زنده تر و فصیح تر تحلیل نکرده باشند. اما چون رساله گزنفن ظاهراً قبل از جمهور افلاطون و مسلماً پیش از سیاست ارسطو تنظیم شده است حق تقدیم و ابتکار که خود حتی بزرگ در عالم تحقیق و نویسندگی است باز نصیب گزنفن می گردد.

در سرتاسر این ترجمه ، لغت های «دسپات» Despot و «تایرنت» Tyrant مکرر بکار رفته اند و کثرت استعمال آنها در پند نامه ای که برای تشریح زیانهای استبداد نوشته شده به هیچ وجه تعجب آور نیست.

(بقیه پاروقی صفحه قبل)

سیمونیدس شاعر (Simonides) قبل از اینکه معتکف در بار هیرون گردد تحت حمایت چند خانواده حاکم و هنر پرور یونانی زندگی می کرد. بعد از جنگه ماراتن مدتی در آتن بسر برد و سپس به دعوت هیرون رهسپار سیراکوس گشت و تا آخر عمرش مقیم در بار وی بود. شاعری بود سیاست مآب که در کارهای سیاسی هم اعمال نفوذ می کرد. مترجم

این بنده بی مقدار همیشه بر این عقیده بوده است که مترجم يك اثر خارجی پیش از شروع به ترجمه متن اثر ، بهتر است معانی بعضی لغات و اصطلاحات مهمی را که در ترجمه بکار خواهد برد روشن سازد تا تکلیف خود او و خواننده پیشاپیش معلوم گردد. ترجمهٔ کنونی ، بعلمت عدم آشنائی مترجم به زبان یونانی ، از روی ترجمهٔ انگلیسی (با مطابقت ترجمه آلمانی) بعمل آمده است . در زبان انگلیسی فرقی مهم و محسوس میان این دولت - یعنی Tyrant و Despot - و سایر مشتقات آنها وجود ندارد و بهمین دلیل هر دوی آنها بشکل مترادف (یکی بجای دیگری) بکار برده می شوند.

اما آلمانی ها که در انتخاب و بکار بردن این گونه لغت ها دقیق ترند با در نظر گرفتن اختلافی که بین معانی این دولت در یونان باستان وجود داشته است ، دو مفهوم متفاوت برای آنها قائل شده اند که به نظر مترجم به روشن شدن تاریخچه این دو اصطلاح کمک می کند. از آنجا که تعریف آلمانی ها تا حدی مأخوذ از تعریف یونانی هاست اگر ما فرق میان مفهوم این دو اصطلاح را در زبان یونانی روشن سازیم شاید نظر آلمانی ها بهتر و دقیق تر استنباط شود.

مرحوم سرارنست بیکر دانشمند یونان شناس انگلیسی در بخش ضمایم رسالهٔ سیاست ارسطو (که خود آن را از زبان یونانی به انگلیسی ترجمه کرده است) (۱) لغت Despot را که از ماده یونانی Despotes (دسپوتس) مشتق شده است چنین تعریف می کند :

« در زبان یونانی دسپوتس به مردی که مالک غلامان ز خرید است یا به حکمرانی که با اتباع خود مثل غلامان رفتار می کند اطلاق می شود.»

بر اساس این تعریف ، وبا در نظر گرفتن وضع تاریخی خاصی که از آن مستفاد می گردد ، ما لغت مرکب «مالک الرقاب» را برای ترجمهٔ این اصطلاح یونانی برگزیده ایم زیرا «رقبه» (بفتح راء و قاف و با) در زبان عربی هم معنی «گردن» و هم معنی «بنده و غلام و ز خرید» را می دهد و مفهوم اخیر شاید از این لحاظ مصطلح شده که در زمان قدیم پشت گردن غلامان ز خرید را برای اثبات مملوک بودن آنها داغ می کرده اند. بهر تقدیر ، اعم از اینکه رقبه معنی گردن یا معنی بنده ز خرید را بدهد ، جمع آن در هر دو حال «رقاب» است . پس لغت مالک الرقاب (یعنی مالک بندگان بی حقوق) درست همان معنی را که حکما و نویسندگان یونانی از لغت «دسپوتس» استنباط می کرده اند در زبان فارسی می دهد.

اکنون می رسیم به لغت «تایرنت» (Tyrant) که از لغت یونانی Tyrannos (تورانوس) مشتق شده سعی می کنیم با توجه به سابقه و ریشهٔ یونانی این لغت ، معادلی برای آن دو ترجمه فارسی برگزینیم. در نظر یونانیان تورانوس :

۱ - رسالهٔ سیاست ارسطو را (از روی همین ترجمه پرفسور ارنست بیکر) دوست دانشمند حمید عنایت در نهایت دقت و فصاحت به زبان فارسی برگردانده است که انصافاً مزیدی بر آن متصور نیست و خواندنش به عموم علاقمندان آثار فکری ارسطو توصیه می شود. مترجم

« حکمران ستمگری بود که معمولاً پس از یک تعبیه و توطئه ماهرانه (که در عرف سیاسی امروز آن را کودتا می گویند) زمام حکومت کشور را به دست می گرفت و سپس تا مدتی که روی کار بود بی توجه به افکار و عقاید دیگران و فقط بر اساس تشخیص و صوابدید خود حکومت می کرد و هدف حکومتش چیزی جز حفظ منافع شخصی اش نبود. » (۱)

بر مبنای این توضیح جامع که سرانست بیکر درباره مفهوم لغت یونانی «تورانوس» داده است می توان یکی از این سه اصطلاح مرکب پائین را بجای آن در زبان فارسی بکار برد:

۱ - جابر مطلق العنان ۲ - فرمانروای خودکام ۳ - زمامدار مستبد.

در سیاست نامه خواجه نظام الملک جمله ای است به این مضمون: «... و رای و تدبیر صواب آن باشد که عقول همگان بر آن متفق باشد و مشورت ناکردن در کارها از ضعیف رای باشد و چنین کس را خودکامه خوانند...» (سیاست نامه، چاپ تهران، به تصحیح مرتضی مدرس چهاردهی - ص ۹۹).

در ذیل این عبارت مقابل کلمه «خودکام» نظر مرحوم قزوینی به این مضمون یادداشت شده: «درست به معنی مستبد و مستبد به رای»

* * *

فرقی که حکمای یونان باستان درباره معانی این دولت - یعنی Tyrant و Despot قائل شده اند بدبختانه ابهام اساسی مطلب را رفع نمی کند چونکه جابر مطلق العنان (تورانوس) ممکن است همان روش حکمران مالک الرقاب (دسپوتس) را بکار بندد. پس فرق حقیقی میان این دو اصطلاح در چیست؟ پرفسور فردینان هرمنس آلمانی عقیده دارد که:

«... فرق اساسی میان دسپوتیزم و تیرانی در این است که در حکومت «دسپوتیک» مردم با یک نوع ایمان مذهبی به سرنوش خود تسلیم می شوند در حالی که در حکومت «تیرانیک» اتباع ستم دیده کشور سرنوش خود را بعلت ترس و از روی ناچساری تحمل می کنند...» (۲)

در این فرقی که فردینان هرمنس میان دو نوع حکومت استبدادی قایل شده است حقیقی هست که نمی توان منکر آن شد. برای روشن شدن مطلب می توان از تاریخ خود ایران مثال آورد و فرضاً استبداد شاه اسمعیل صفوی را با استبداد نادر شاه افشار و آقا محمد شاه قاجار و ناصرالدین شاه مقایسه کرد. همه اینان خسروانی مستبد بوده اند که در گذشته با اختیاراتی وسیع و نامحدود بر مردم ایران حکومت کرده و بر جان و مال و ناموس آنها تاخته اند. مع الوصف، در نحوه احساسات مردم کشور نسبت به روش حکومت آنها فرقی فاحش دیده می شود زیرا قدرت شاهان صفوی (مخصوصاً در بدو تأسیس این سلسله) در چشم ایرانیان تا حدی جنبه مذهبی داشته است در حالی که نادر و آقا محمد خان و ناصرالدین شاه فقط به نیروی شمشیر

۱ - Sir Ernest Baker, The Politics of Aristotle, P. 449.

۲ - Ferdinand Hermens, Verfassungslehre, p. 82

یا بعلت قساوت و بیرحمی فوق‌العاده از اتباع خود چشم‌ترس گرفته بوده‌اند. یکی از جهانگردان ایتالیائی که در زمان سلطنت شاه اسمعیل صفوی تصادفاً در ایران بوده‌است مقام او را در چشم مردم این کشور چنین شرح می‌دهد :

«... این صوفی جوان در چشم اتباعش پایگاه خدائی دارد و مردم ایران با همان حس احترام و عبودیت که خدا را ستایش می‌کنند نسبت به او عشق و علاقه می‌ورزند. در سرتاسر ایران نام خدا فراموش شده و نام اسمعیل جای آنرا گرفته‌است...» (۱)

اکنون خواننده ممکن است پیش خود این‌طور تصور کند که پادشاهی که اینگونه احساسات شورا‌نگیز درباره او ابراز می‌شده‌است حتماً از خسروان دادگر و رعیت‌نوازان ایران بوده‌است. بدبختانه چنین نیست زیرا به قول یکی دیگر از همین جهانگردان ایتالیائی : «... گرچه سر‌بازان قزلباش این صوفی جوان را مثل خدا می‌پرستند و مردن در راه او را برای خود سعادت می‌شمارند ولی فکر نمی‌کنم از عهد سلطنت نرون (سیفک مشهور رومی) تاکنون شهریاری چنین خونریز و خون‌آشام به دنیا آمده باشد...» (۲)

با وصف فجایی که این شهریار پایه‌گزار در دوران سلطنت خود مرتکب شده‌است، تاریخ نشان نمی‌دهد که کسی از اتباع ستم‌دیده وی به فکر از بین بردنش افتاده و یا اینکه سوه قصدی به جان وی کرده باشد و دلیل این صبر و سکوت عجیب را باید در همان احترام مذهبی که مردم ایران نسبت به مؤسس سلسله صفوی داشته‌اند جستجو کرد. اما نحوه تسلیم شدن همین مردم به حکومت‌های جابرانه نادرشاه و آقامحمدشاه و ناصرالدین شاه وضعی کاملاً متفاوت داشته‌است به این معنی که مردم ستم‌دیده ایران یوغ تحکم این زمامداران را تیا موقعی که محکوم و ناچار بوده‌اند تحمل کرده‌اند ولی در اولین فرصتی که به دستشان آمده سر دوتای اول را بریده و سومی را به ضرب طپانچه از پا درآورده‌اند.

اکنون اگر نظر فردینان هرمنس ملاک تشخیص قرارداد شود «دسپوتیزم» به حکومت شاه اسمعیل صفوی و «تیرانی» به حکومت نادرشاه و آقامحمد شاه و ناصرالدین شاه قابل اطلاق است.

در سرتاسر این ترجمه، به‌رحال، اصطلاحات «حکمران مالک‌الرقاب»، «جابر مطلق‌العنان»، «فرمانروای خودکام» و «زمامدار مستبد» جملگی در مقابل مفهومی مشترک بکار رفته‌اند و آن عبارت از تعریف حکمرانی است که اراده وی بر اتباع ناراضی‌اش تحمیل می‌گردد و حکومتش حکومتی است که در آن تنها یک نفر برای حفظ مصالح و منافع خودش حکومت می‌کند و قاضی نهائی برای تشخیص آن مصالح نیز همان یک نفر است.

چنین فرمانروائی ممکن است قدم‌های مثبتی هم در راه تأمین منافع مردم بردارد و آن در صورتی است که تشخیص بدهد که برداشتن این‌گونه قدمها برای تحکیم پایه‌های قدرتش و

۱ - اسفار جهانگردان و نیز در ایران (به نقل از تاریخ ادبیات براون - جلد ۴ - ۲۰۶)

۲ - همین کتاب - ص ۱۰۲

نیز برای تأمین منافع خصوصی اش ضرورت دارد. (۱)

با این مقدمه ، اینك خواننده می تواند سرگذشت فرمانروای مالك الرقاب سیرا کوس (هیرون) را که برای دوست محرم رازش سیمو نیدس شاعر نقل شده است به کمک خامه توانای گزنفن گوش کند و از حاصل وعصاره آن پند بگیرد. صحنه اعتراف شهر سیرا کوس از مستعمرات یونان باستان است که خود این مرد با قدرتی وسیع و جابرا نه بر آن حکومت می کرد.

-۱-

سیمو نیدس شاعر روزی از هیرون فرمانروای مالك الرقاب سیرا کوس دیدن کرد . هنگامی که این دو فراغتی به چنگ آوردند سیمو نیدس از میز بانس پرسید : «ای هیرون ، آیا ممکن است مننی بر من گزاری و موضوعی را که احتمال می دهم تو بهتر از من بدانی برایم تشریح کنی ؟»

هیرون به مهمان سرشناس خود نگر بست و با تعجب جواب داد : «پیرس ، هر چه می خواهی پیرس ، زیرا من از خودت مشتاق ترم که ببینم این سؤالی که دانای فرزانه ای مثل تو جواب آن را از من می طلبد چیست.»

سیمو نیدس مطلب خود را بدین سان آغاز کرد : «ای هیرون ، من بر این نکته واقفم که مادری که ترا زاد و پدیری که ترا پرورد هر دو از اتباع عادی کشور بودند و تو بنوان يك «بشر عادی» پا از شکم مادر بدین جهان گذاشتی در حالی که اکنون فرمانروای مالك - الرقاب شده ای. از این قرار ، پیش از اینکه به پایگاه کنونی ات برسی عوالم «فرد عادی بودن» را درک کرده ای در حالی که من تجربه کنونی ترا که جابر مطلق العنان کشوری هرگز نداشته ام. بنابراین چون تو از هر دوی این مرحله ها گذشته ای به اقرب احتمال جواب سؤالی را که می خواهم طرح کنم بهتر از من می دانی : بگو ببینم فرق میان اثری که غمها و شادیهای زندگی در عالم احساسات يك «فرمانروای مطلق العنان» و يك «بشر عادی» می گذراند چیست و این دو موجود ناهمانند چگونه این دو کیفیت مشترك را احساس می کنند؟»

هیرون جواب داد : «ای سیمو نیدس ، همچنان که خودت اشاره کردی ، تسو هنوز از اتباع عادی کشور هستی و از عوالم این پایگاه بخوبی باخبر. پس در این صورت شرط انصاف این است که تو قبلا مرا از اثراتی که غمها و شادیها در حیات «مردمان عادی» می بخشند آگاه سازی تا من با استفاده از بیان تو وضع کنونی ام را با آن دیگران مقایسه کنم و از عهده جواب دادن به سؤالی که از من کرده ای - یعنی فرق بین احساسات «جابران» و «جبر کشان» - بر آیم. سیمو نیدس از این پیشنهاد حسن استقبال کرد و گفت : «بسیار خوب ، تصور می کنم در

۱ - بنگرید به کتاب «جابر بزرگ و داد گاه» اثر برکن گرون :

جائی به این مطلب اشاره کرده باشم که مناظر دنیای خارج از رهگذر چشم داخل جان می‌شوند و روح انسان عادی را قرین غم یا شادی می‌سازند. بانگها و نغمه‌هایی که حزن آور یا طرب زا هستند از مجرای گوش به روح او منتقل می‌شوند. بوهای خوش و ناخوش از مجرای دماغش می‌گذرند و به جانش اصابت می‌کنند. بالاخره دهان او طعم خوردنیها و نوشیدنیهای گوناگون را می‌آزماید و آنها را نوش یا نیش جان وی می‌سازد.

نسبت به درك گرما و سرما، احساس چیزهای نرم و خشن، یا تشخیص سبکی و سنگینی اشیاء، هر گونه رنج و خوشی را که ناشی از لمس این گونه چیزهاست افراد عادی با تمام اجزای پیکر خود احساس می‌کنند. درقبال چیزهای خوب و بد، آن حسن لذت، شادی، یا رنج، که نصیب احساس کنندگان می‌شود گاهی به كمك يك دراكه روحی و گاهی به كمك دو دراكه آغشته به هم - روحی و جسمی - قابل درك هستند. برای نمونه خواب را در نظر بگیریم: در این نکته تردیدی نیست که ماهمگی از خواب احساس لذت می‌کنیم ولی این لذت کی، چگونه، و به كمك کدام وسیله، به جان خفته ما منتقل می‌گردد، اینها يك رشته مجهولات معامی هستند که از حلقشان عاجزیم. شاید به همین دلیل است که کیفیات غم‌انگیز یا لذت بخش حیات موقعی که بیدار هستیم قوی‌تر و آشکارتر احساس می‌شوند تا موقعی که به خواب رفته‌ایم زیرا آن پنج گذرگاه جسمانی را که وسیله انتقال این محسوسات به عالم درون هستند خوب می‌شناسیم ولی از ماهیت مجرائی که ناقل لذت خواب به جان ماست بدبختانه اطلاع درستی نداریم.

هیرون که سراپا گوش شده بود جواب داد: «تا آنجا که مربوط به این چیزهاست که شمردی تصور نمی‌کنم فرقی میان «جابر» و «مجبور» وجود داشته باشد. جابراں خودکام نیز برای درك رنجها و خوشی‌ها از همین وسایلی که نام بردی استفاده می‌کنند. بنابراین، تا مرحله‌ای که دامنه گفتارتو کشیده شده است من فرقی میان زندگی يك فرمانروای خودکام و يك بشر عادی نمی‌بینم.

سیمونیدس جواب داد: «چرا، فرقی هست و آن این است که انواع لذایذ زندگی که از این مجاری می‌گذرند و جان فرمانروای خودکام را نشاط می‌بخشد خیلی بیشتر و شماره غم‌هایی که از همین گذرگاهها به جانش اصابت می‌کنند خیلی کمتر از آن میزانی است که نصیب مردمان عادی می‌گردد.»

هیرون اعتراض کنان جواب داد: «چنین نیست ای سیمونیدس که توفکر می‌کنی. این قول مرا بپذیر و مطمئن باش که حصه جابراں خودکام از لذایذ زندگی به مراتب کمتر از سهم افراد عادی است درحالی که رنجها و غمهای همین جابراں بی‌نهایت از آن جبر کشان بیشتر است.»

سیمونیدس که معلوم بود حرف طرف را باور ندارد تعجب کنان اظهار داشت: «باور نکردنی است! اگر صدق مطلب همین است که تومی گوئی، چگونه ممکن است که تاج و

تخت جا بران اینهمه طالب و خواستار داشته باشد و پایگاهی که این همه کم لذت و پرنغم است آماج این همه مدعیان قرار گیرد؟ بطور می شود که مردم، حتی آن کسانی که وسیله هر نوع لذت و خوشگذرانی برایشان فراهم است، باز غبطه مقام فرمانروایان خودکام را بخورند و مشتاق باشند که روزی بر سریر قدرت آنها تکیه زنند؟

هیرون جواب داد: «دلیل اینکه همگان می خواهند بر سریر اربابان قدرت تکیه زنند البته چیزی جز این نیست که رنجها و مشقت های زمامداری را احساس نکرده اند. اینان برای درک عوالم لذت موهوم که از مصائب آن بی خبرند دست و پا می شکنند. اما اکنون گوش فرادار تا برایت نشان دهم که آنچه می گویم عین حقیقت است. بگذار برای اثبات مطلب خود همان روش کلام ترا پیش گیرم. اگر اشتباه نکرده باشم تو اول از قوه «دید» شروع کردی و لذاتی را که از این رهگذر نصیب جان بشر می شود پیش کشیدی. من هم استدلال خود را از همین نقطه شروع می کنم: لذاتی که از مردمک چشم می گذرند و نصیب جان بشر می گردند به ظاهر دردسترس همگان قرار دارند ولی تا آنجا که تجربه های زندگی به من یاد داده سهم جا بران خودکام از این گونه لذایذ بصری به مراتب کمتر از قسمت مردمان عادی است. دنیا پر از شهرها و کشورهای گوناگون است که در هر کدام از آنها مناظری که به رنج هر گونه سفری می آرزد به دست طبیعت یا به نیروی ابتکار بشر خلق شده است. اما فرق عمده میان «فرمانروایان خودکام» و «مردمان عادی» در همین است که این مردمان عادی می توانند از هر شهری که دلشان خواست دیدن کنند، در هر کدام از جشنها و تفریحات ملی که در آن شهرها برپاست شرکت جویند، و خلاصه هر آنچه را که ارزش دیدن دارد به چشم ببینند. اما فرمانروایان خودکام از این سعادت بزرگ محرومند زیرا نمی توانند به هر شهر یا دیاری که دلخواهشان بود قدم بگذارند. آن زمامدار مستبد که در فراخنای کشور خود فعال مایشاء است و اراده خود را بر همگان تحمیل کرده است همین قدر که با از چهار دیوار کشورش بیرون گذاشت تبدیل به فردی عادی می شود که هیچ گونه فرقی با آزادگان کشورهای دیگر ندارد. و چون چنین است فرمانروایانی که به تحکم و گردنفرازی عادت کرده اند هرگز تن به این خطر نمی دهند که به خاکها و سرزمین هایی که در آن قدرتشان با قدرت افراد عادی یکسان شمرده می شود قدم گذارند. از آن گذشته، نقدینه و دارائی آنها در تمام مدتی که از کشور خود دور هستند در خطر فسادت زیرا شاهان مطلق المنان همیشه از این حادثه می ترسند که در عرض مدتی که مشغول سیروسپاحت در کشورهای اجنبی هستند تاج و تخت خود را از دست بدهند و در همان حال به علت دوری از کشور نتوانند از غاصبان مسند خود انتقام بگیرند. در اینجا، ای سیمونیدس، تو ممکن است به گفته من ایراد بگیری و بگویی که زمامدار خودکام، با این فروشوکت بیهمتا، هیچ احتیاج ندارد که برای دیدن چیزها و مناظر مطبوع به کشورهای دیگر سفر کند زیرا تمام آن چیزهایی که خالق لذت بصری است از گوشه و کنار دنیا به رسم ارمغان برای وی فرستاده می شود. اما، ای سیمونیدس، چنین تصویری خطاست زیرا از میان این همه اشیاء

و مناظر بدیع که دیدنشان چشم و جان را لذت می بخشد فقط شماره‌ای معدود قابل انتقال هستند و قیمتی که برای نقل این گونه وسایل تفریح بصری مطالبه می شود چنان هنگفت و کمرشکن است که سوداگرانی که این گونه اشیاء و کالاها را وارد می کنند یا نمایشگرانی که صفحه‌های مفرح خارجی را در حضور جابری خودکام مجسم می سازند ، هنگام ترك دربارش همگی انتظار دارند که ماحصل و نتیجه کسب و کاریک عمر را در عرض همان چند ساعتی که در محضرش هنرنمایی کرده‌اند بدست آورند !

سیمونیدس گفت : « باشد . این را پذیرفتم که فرمانروایان خودکام از حیث دسترسی به لذات بینائی ، در وضعی نامساعد قرار دارند و از درك خوشیهائی که برای مردمان عادی میسر است محرومند . ولی از آن طرف حسن شنوائی به نفع آنها کار می کند و امتیازی را که از دیگران دریغ شده است در اختیارشان می گذارد زیرا مدح و ستایش که شیرین ترین نغمه‌ها در گوش بشر است مخصوص بارگاه آنهاست و درباریانی که بر پیرامون این گونه جایزانه حلقه زده‌اند هر آن عملی را که ارباب مستبدشان انجام می دهد یا هر حرفی را که بر زبان وی می گذرد تعریف می کنند در حالی که انتقاد و عیب جوئی که ناخوش ترین آهنگهاست هرگز به گوش چنین حکمرانان نمی رسد زیرا هیچ کس مایل نیست که معایب فرمانروایان خودکام را در حضور خود آنان بشمارد . »

هیرون سؤال کرد : « ای سیمونیدس ، آیا به راستی فکر می کنی که این گونه زمامداران از اینکه حرفهای ناخوشایند در محضرشان گفته نمی شود خوشحال و خرمند ؟ تأمل کن و انصاف بده : نشنیدن حرفهائی که ناخوش آیند است به دلیل اینکه بوی صراحت و انتقاد می دهد چه لذتی برای جابر خودکام می تواند داشته باشد موقمی که او خود بهتر از همه می داند که تمام آن کسانی که برای جلب نظرش می کوشند ، چه آنهایی که مقامش را با تعریف و ستایش به آسمان می برند و چه کسانی که متفکر و خاموش در محضرش نشسته‌اند ، جملگی بدترین فکرها را که در زیر همان نقاب مدح یا سکوت پنهان شده است نسبت به وی دارند . یا چه لذتی ، به عقیده تو ، از این گونه تعریفها نصیب زمامدار خودکام می شود در حالی که خود وی می داند که همه آنها بوی تزویر و خدعه وریا می دهد ؟ »

سیمونیدس جواب داد : « خوب ، تصور می کنم در این باره حق با تو باشد و من بی چون و چرا با این نظر موافقم که شیرین ترین تعریفها ، تعریفی است که از دهن آزادگان بیرون آید نه از دهن بندگان چاپلوس . اما اکنون نکته دیگری هست که فکر نمی کنم هیچ فرمانروای مالک الرقابی منکرش باشد و آن این است که از بین موادی که مصرفشان برای حفظ و تقویت نیروی بدن لازم است همیشه بهترین و خوشگوارترین آنها نصیب فرمانروایان مالک الرقاب می گردد . »

هیرون جواب داد : « بلی ، خیلی‌ها چنین فکر می کنند اما در اشتباهند و تشخیص علت اشتباهشان هم زیاد دشوار نیست . اغلب مردم بر این عقیده‌اند که ما بیش از آنها از خوردن نوشابه‌ها و اغذیه‌ها کول لذت می بریم و دلیل این گمان غلط بیگمان همین است که وقتی

خودشان بر سر سفره ما می‌نشینند و از غذاهائی که پیش ما چیده شده است می‌خورند ، طعم آنها را لذیذتر و مطبوعتر احساس می‌کنند. اما این رحجانی که آنها برای اغذیه ما قایلند فقط ناشی از این وضع است که غذای سفره شاهان در مقایسه با غذائی که خود این گونه اشخاص می‌خورند البته اشتهای انگیز تر و مآکول تر است. و باز به همین دلیل است که در کشوری که فرمانروائی مالک الرقاب بر آن حکومت می‌کند همه مردم در انتظار رسیدن جشن‌ها و اعیاد بزرگ هستند جز همان فرمانروای بدبخت . دیگران چشم بسراه رسیدن اعیاد هستند تا غذاهائی بهتر و نوشابهائی گوارا تر بخورند و لسی سفره‌های جایران خود کام از اول تا آخر سال از این گونه نعمت‌ها لبریز است و هرگز جای طعامی یا شرابی بر سر خوان الوان آنها خالی نیست تا دل خود را به این خوش کنند که در موسم عید آن‌جای خالی با آن غذای دلچسب پر خواهد شد.

پس می‌بینی ، ای یار عزیز ، که در مسئله خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها ، بزرگترین لذتی که به افراد عادی ارزانی شده است ، یعنی انتظار برای خوردن یا نوشیدن چیزی بهتر ، چنین لذتی از ما فرمانروایان مالک الرقاب دریغ شده است. ولی از همه اینها گذشته ، ای سیمونیدس ، همچنانکه خودت به تجربه می‌دانی هر قدر شماره ظرف‌ها ، کاسه‌ها ، و تنگ‌ها که پیش انسان چیده شده است بیشتر باشد اشتهایش به همان نسبت زودتر زده می‌شود. اکنون می‌رسیم به مسئله لذتی که از خوردن غذاها و نوشابه‌های گوناگون نصیب انسان می‌شود . در اینجا نیز فرمانروایان خود کام با وضعی نامساعد روبرو هستند زیرا لذت اکل غذا موقعی بهتر احساس می‌شود که شماره غذاهائی که درد سترس آکل است کمتر و محدودتر باشد .

دنباله دارد

دکتر هادی جلوه

سیرت زیبا به که صورت زیبا

نخستین فضا نوردان که از کره ماه بزمین برگشته همی نموده اند (۱)
 که ماه را خلل و فرج فراوان است چون صورت آبله رویان !
 اگر شاعران و نویسندگان ، زیبارویان را بماء تشبیه کردند هر آینه
 در جهل بودندی .

ظریفی که این سخن بشنید گفت اگر چه ماه گردون بصورت نازیباست
 لیکن بسیرت نازیباست که گفته اند سیرت زیبا به که صورت زیبا .
 ماه گردون اگر چه آبله روست روشنی بخش شام تار من است
 ماه من آبله ندارد ، لیک از غمش تیره روزگار من است

۱ - همی نموده اند : گزارش داده اند ، نشان داده اند .